

است که موضوع، دیدگاه و نظریه آن مجموعه در ارتباط با اداره شهر را پذیرفته است و دیگر نمی تواند در لیست دیگری قرار بگیرد. این هم یکی از محاسن انتخابات تناسبی است.»

حذف نگاه شخصی با انتخابات تناسبی

حجت نظری، عضو سابق شورای شهر تهران نیز درباره انتخابات تناسبی به هم میهن گفت: «یکی از انتقاداتی که معمولاً مردم نسبت به نهادهای انتخابی دارند، این است که گاهی بعد از انتخاب فرد منتخب آنچنان که باید به موکلین خود (مردم) پاسخگو نیست و گاهی پیش آمده که فرد منتخب بعد از گرفتن رای از مردم ارتباط خود را با جامعه قطع کرده یا ارتباط لازم را برقرار نکرده است. در عمده موارد نیز مردم دست‌شان به جایی بند نبوده مگر این که اگر آن فرد در دور بعدی انتخابات کاندیدا شود به او رای ندهند. این نقیصه هم در مورد انتخابات شوراهای و هم در مورد انتخابات مجلس معمولاً وجود داشته و بسیاری از مواقع مردم حوزه‌های انتخابیه مختلف از این عدم پاسخگویی منتخبین گلایه داشتند.» او افزود: «معمولاً یکی از راه‌هایی که کارشناسان برای حل این مشکل پیشنهاد می‌کردند رجوع به احزاب و اعتماد به اشخاص حقوقی بوده؛ تا سال ۱۴۰۴ ما شاهد حمایت قانونی از اشخاص حقوقی در انتخابات نبودیم، به نظر می‌رسد با تغییراتی که در قانون انتخابات شوراهای و به وجود آمده ما احتمالاً شاهد نقش آفرینی بیشتر احزاب و به‌طور کلی اشخاص حقوقی خواهیم بود، به این معنا که مردم در ادامه فعالیت نهاد انتخابی و بعد از انتخابات الزاماً با شخص منتخب طرف نیستند و در کنار شخصی منتخب می‌توانند از احزاب هم پاسخ‌گیری کنند. اشخاص حقوقی هم برای بقا در قدرت و برای اینکه بتوانند همچنان اعتماد مردم را داشته باشند طبیعتاً تلاش می‌کنند اشخاص حقیقی بهتری را به رای دهندگان معرفی کنند و آنها را در معرض انتخاب مردم قرار دهند. توأمان با توجه به تغییر دیگری که در قانون به وجود آمده؛ هر یک از اعضای حاضر در هر لیست باید دیگر اعضای حاضر در لیست را هم تأیید کند. به نظر می‌رسد این موضوع یکسری مشکلات بعدی دیگر را از بین می‌برد یا حداقل کم خواهد کرد.» این عضو سابق شورای شهر تهران در ادامه تأکید کرد: «به عنوان مثال ما قبلاً شاهد بودیم که برخی افراد از طریق یک لیست وارد مجلس یا شورای شهر می‌شدند و بعد از ورود به پارلمان ملی یا پارلمان محلی در بسیاری از موارد بر اساس نظرات شخصی خود موضوعات را دنبال می‌کردند و به اراده جمعی که منجر به رسیدن آنها به کرسی انتخابی شده بود، اهمیتی نمی‌دادند. مثلاً در دوره چهارم مدیریت شهری تهران ما دو عزیز را داشتیم که با یک لیست وارد شورای شهر شدند اما در ادامه عملاً با لیست جریان رقیب در بسیاری از موضوعات همراهی کردند و با آنها هم‌نظر شدند.» نظری افزود: «به نظر می‌رسد با توجه به اینکه تمام افراد لیست باید همدیگر را تأیید کنند، این دست موضوعات بعدی احتمالاً کاهش پیدا می‌کند. همین‌طور یکی دیگر از مشکلاتی که معمولاً در مورد نظام انتخاباتی با آن مواجه بودیم، این بود که مردم در بعضی دوره‌ها به هر دلیلی به سوی یک لیست واحد می‌رفتند. این دلیل رفتن مردم به سمت یک لیست واحد می‌توانست به دلیل نارضاحتی از لیست رقیب یا جریان رقیب باشد یا دلایل دیگری داشت. اما ورود یک‌دست افراد به کرسی‌ها به‌ویژه پارلمان محلی در بسیاری از مواقع مشکلاتی را به وجود آورده که فکر می‌کنم امثالاً شوراهای شهر یک‌دست نباشند اتفاقات بهتری رقم می‌خورد. به نظر من با مجموع شرایط، تناسبی شدن انتخابات شوراهای می‌تواند به پیشبرد امور، رشد و توسعه مردم‌سالاری و همچنین امکان پاسخ گرفتن بیشتر مردم از شخصیت‌های سیاسی منجر شود.»

وحدت و آرای منفردین داشتیم که سهم آرای منفردین ۵۸/۰۸ کرسی بوده اما به دلیل نداشتن رتبه ۱ تا ۲۱ هیچ کرسی‌ای به آن‌ها تعلق نگرفته است. در دوره قبل، جبهه شورای ائتلاف که براساس نظام انتخابات ا اکثریتی ۲۱ کرسی را به دست آوردند، براساس نظام تناسبی سهم ۷/۱۴ داشته است. سهم جبهه اصلاحات ایران ۲/۱، جبهه پایداری ۷/۱، جبهه جهادگران ۱۴/۰ و شورای وحدت ۶/۰ بود.»

شکست انحصار سیاسی با انتخابات تناسبی

ناصر امائی، عضو شورای اسلامی شهر تهران در گفت‌وگو با هم‌میهن تناسبی شدن انتخابات را قانونی می‌داند که انحصار سیاسی را می‌شکند: «به نظر من یکی از قوانین خوب این دوره شورای اسلامی همین تصویب قانون انتخابات تناسبی بود؛ از این جهت که یک ارزش و بهایی برای احزاب سیاسی که به صورت قانونی و رسمی کشور ثبت و به رسمیت شناخته شده‌اند، قائل می‌شود. در واقع اهمیت احزاب و جایگاه احزاب در کشور را، برای اولین بار فکر می‌کنم در این چند دهه گذشته، به رسمیت می‌شناسد. نکته دوم اینکه این قانون عاملی برای شور و مشارکت در انتخابات شوراهای قرار است به شکل مستقل برگزار شود، است. البته انتخابات تناسبی فعلاً فقط در تهران برگزار می‌شود، اما امیدواریم بعداً در بقیه کلان شهرهای کشور هم تسری پیدا کند. این عاملی می‌شود برای اینکه هم احزاب فعالانه در انتخابات شرکت کنند و هم افرادی که فکر می‌کنند می‌توانند نقشی در اداره بهتر شهر و توسعه و بهبود کیفیت زندگی مردم داشته باشند، از طریق احزاب وارد انتخابات شوند.» او افزود: «نکته بعدی این است که انتخابات تناسبی شورای شهر را از انحصار یک گروه یک دسته خارج می‌کند و به میزان رایی که کاندیداهای احزاب و لیست‌ها در انتخابات می‌آورند، می‌توانند در شورای شهر نماینده داشته باشند. قطعاً این نوع انتخابات، باعث تضارب افکار و حضور همه گرایش‌های سیاسی در مدیریت شهری می‌شود. در چند دوره گذشته ما شاهد چنین حضور و تضارب آرای نبودیم. در یک دوره اکثریت از یک گروه بودند و در دوره دیگر اکثریت به شکل مطلق از یک گروه حضور داشتند و حتی یک نماینده هم از افراد و گروه‌هایی که نظر دیگری در مورد اداره شهر داشتند، در شورا حضور نداشتند.»

امائی با اشاره به این که انتخابات تناسبی باعث می‌شود که حتی اگر حزبی اکثریت آرا را یعنی بالای یازده نفر (خیلی بعید است) وارد شورا کند، آن نفر دیگر از سایر گروه‌ها حضور دارند، حرف‌شان را بزنند و دیدگاه‌هایشان را منعکس کنند و همان تضارب افکاری ایجاد می‌شود. تکامل و رشد جامعه و بالا رفتن کیفیت اداره شهر، نتیجه‌ای است که قطعاً از انتخابات تناسبی حاصل خواهد شد. ضمن اینکه حق منتخبین مستقل و منفرد را هم قانون نادیده نگرفته است. مستقلین هم که به شکل انفرادی وارد انتخابات می‌شوند، به میزان درصد آرای که می‌آورند می‌توانند یکی دو نفر هم وارد شورای شهر شوند.» این عضو شورای شهر تهران در پاسخ به این سوال که با توجه به شرایط کنونی کشور این نوع انتخابات به‌صورت کامل برگزار خواهد شد؟ گفت: «ممکن است به‌عنوان اولین تجربه نواقصی داشته باشد ولی با استفاده از این تجربه می‌توان نواقص را در دوره بعد برطرف کرد. ضمن اینکه این قانون باعث می‌شود افراد تصمیم بگیرند که در کدام جریان حضور داشته باشند. در انتخابات مجلس و حتی شوراهای در دوره گذشته، افرادی بودند که در چندین لیست حضور داشتند که باعث تعجب بود و این سوال پیش می‌آمد که چگونه فرد در دو یا سه لیست با دیدگاه‌های متفاوت قرار دارد. انتخابات تناسبی جلوی تبانی و بازی‌های سیاسی افراد را هم می‌گیرد؛ چرا که فرد باید موضع خود را مشخص کند که در کدام لیست حضور دارد. اگر در یک لیست قرار گرفت، به این معنا

عزیزانتان، و از دست دادن خانه‌هایتان [صبر کردید] و در چادرها ساکن شدید. در میان سنگ‌های خانه‌های ویران شده ساکن شدید.» او ادامه داد: «در حالی که دومین سالگرد نبرد هفتم اکبر باشکوه را گرامی می‌داریم، در برابر پیمان شهدای ایستیم. در برابر نیکوکاران و منفجرکنندگان طوفان؛ شهید اسماعیل هنیه، رهبر جنبش، معاون او شهید صالح العاروری، رهبر شهیدبخی السنور و شهید ابو خالد (محمد) الضیف و همراهانش از رهبران مقاومت که خداوند آن‌ها را برگزید و به آنچه با خدا پیمان بسته بودند، وفا کردند.» الحیه تأکید کرد: «در برابر قهرمانی‌های مردان مقاومت و قهرمانان آن که از نقطه صفر جنگ‌بند و مانند کوهی بزرگ در برابر تانک‌های اشغالگران، ماشین‌آلات و سربازان آن‌ها بودند می‌ایستیم. نقشه‌های دشمن را یکی پس از دیگری خنثی کردید. از نقشه‌های کوچک‌اند، گرسنگی دادن، ایجاد هرج و مرج و دیگر تلاش‌ها. از تلاش‌هایی که در برابر آگاهی و اراده شما در هم شکست. همان‌طور که شما در میدان نبرد مردانه جنگیدید، برادران تان نیز بر سر میز مذاکره مردانه ایستادند. منافق مردم و جلویی از خونریزی را سرلوحه کار خود قرار دادند. از همان لحظه اول نبرد اما دشمن جانتان را غفل کرد و قتلعه‌های بی در پی مرتکب شد. تلاش‌های میاتجی‌گران را با رها و بارها خنثی کرد. و هنگامی که ما آتش‌پس را آغاز کردیم، تیراندازی در هفدهم ژانویه به سرعت توافق را زیر پا گذاشت تا بر آن تأکید کند که سیاست دائمی او در نقض توافقات وزیر پا گذاشتن پیمان‌ها و ساختن دروغ‌هاست.» این رهبر ارشد حماس تأکید کرد: «ما با وجود همه این‌ها، ما به مذاکرات غیر مستقیم ادامه دادیم که دوره‌های طولانی تعلل و عقب‌نشینی و شکست در هر تلاش را در بر داشت. اما ما از انجام تمام تلاش ممکن برای توقف تجاوز و پایان دادن به جنگ و نسل‌کشی دست برنداشتیم و بالاخره، ما با مسئولیت‌پذیری بالایی در برابر طرح رئیس‌جمهور آمریکا رفتار کردیم و پاسخی ارائه دادیم که منافع و حقوق مردم‌ها را تأمین کند. خون‌هایشان را حفظ کند و شامل دیدگاه ما برای توقف جنگ و حضور باشد. هیئت ما با مسئولیت‌پذیری و مثبت‌گرایی مسلح به جمهوری عربی مصر رفت. به طوری که ما و نیروهای مقاومتی که با آن‌ها مشورت کردیم، توانستیم از دستیابی

ماریا کورینا ماچادو برنده نوبل صلح ۲۰۲۵

داشته است. به گفته کمیته نوبل، «ماچادو در یک سال گذشته در خفا زندگی کرده و با وجود تهدیدهای جدی علیه جانش، کشور را ترک نکرده است؛ تصمیمی که الهام‌بخش میلیون‌ها نفر شده است.» ماچادو از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ نماینده پارلمان ملی ونزوئلا بود. کمیته نروزی نوبل از پنج عضو منتخب پارلمان این کشور تشکیل می‌شود که به صورت مستقل تصمیم‌گیری می‌کنند. آن‌ها نامزدها را از سرتاسر جهان مورد ارزیابی قرار می‌دهند. انتخاب ماچادو به عنوان برنده این جایزه در حالی که دنیا با بحران‌هایی مانند جنگ اوکراین و غزه روبه‌روست، با انتقادهای زیادی روبه‌رو شد.

کمیته نوبل، ماریا کورینا ماچادو رهبر اپوزیسیون ونزوئلا را به عنوان برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۲۵ انتخاب کرد؛ سیاستمداری که از ونزوئلا ممنوع الخروج است و کمیته نوبل او را به عنوان چهره‌ای که هنوز شعله‌های دموکراسی را روشن نگه می‌دارد، شایسته دریافت این جایزه دانسته است. به گزارش یورونیوز، یورگن واتنه فرینس، رئیس کمیته نوبل، ماچادو را «شخصیتی کلیدی و متحدکننده در میان مخالفانی که روزی به‌شدت از هم جدا بودند» توصیف کرد و گفت او در ایجاد اجماع برای برگزاری انتخابات آزاد و حکمرانی نماینده‌محور در ونزوئلا نقشی تعیین‌کننده

سمفونی خطوط

کیوان زرگری



ادامه یادداشت سردبیر

دو کشور در حال جنگ معنا دارد؛ یا میان پوزیسیون و اپوزیسیون، میان کنشگران و حاکمان نیز می‌توان انتظار صلح‌طلبی داشت؟ اگر گزاره دوم را بپذیریم، عملاً نوبل صلح زیر سوال می‌رود؛ چراکه جایزه دادن به نیروهای اپوزیسیون حکومت‌های اقتدارگرا، پاداشی است به مبارزه‌جویی آنان و نه صلح‌خواهی‌شان.

البته، اشتباه نشود نه در پی تطهیر اقتدارگرایی هشتم و نه زیر سوال بردن کنشگران اپوزیسیون و مطالبه‌گران دموکراسی و حقوق بشر. سخن این است که پیگیری این ارزش‌ها و مطالبات در برابر دولت‌های اقتدارگرا، فی‌نفسه متکی و مبتنی بر سبزه‌گری و مبارزه‌جویی سیاسی است و نه صلح‌طلبی (جز در موارد استثناء). از سوی دیگر، کنشگران حوزه حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای اقتدارگرا عموماً در سطحی از قدرت قرار دارند که حداکثر می‌توانند نیرویی گفت‌وامی با سطح محدودی از بسیج‌گری را سامان دهند و جز در پاره‌ای انقلاب‌های رنگی آن‌هم در کشورهای ضعیف‌تر (همچون آسیای میانه و قفقاز یا اروپای شرقی یا کشورهای کوچک آسیایی و آفریقایی) نتوانسته‌اند موقعیت سیاسی جدی کسب کنند. حتی اگر اپوزیسیون لیبرال در چنین کشورهایی هم فرضاً بتوانند قدرت حاکم را کسب کنند و نیز فرضاً، پس از استقرار در قدرت نیز همچنان به ارزش‌های لیبرال پایبند بمانند؛ باز، حاکمان لیبرال کشورهایی ضعیف، متوسط و حاشیه‌ای، در مناسبات جهانی قدرت هستند که عملاً نمی‌توانند تأثیری جدی بر صلح و امنیت جهانی بگذارند (حداکثر، چیزی در حد میاتجی‌گری‌های محدود و منطقه‌ای عمان). این درحالی است که سران قدرت‌های جهانی و حتی استراتژیست‌ها، نظریه‌پردازان و دیپلمات‌های کشورهای بزرگ می‌توانند اثر جدی و واقعی در برقراری صلح و امنیت جهانی ایفا کنند؛ اما عملاً (جز استثناهایی چون اوپاما) این چهره‌ها سهمی از جواز نوبل نبرده‌اند و نمی‌برند.

مجموعه چنین پارادوکس‌هایی است که معنا و مفهوم و حتی اعتبار جایزه نوبل صلح را به چالش کشیده است و به نظر می‌رسد جا دارد نوعی بازاندیشی در قبال آن صورت بگیرد. یک پیشنهاد از این منظر، می‌تواند آن باشد که جایزه نوبل صلح در شکل فعلی بایگانی شود و جای خود را به «نوبل حقوق بشر» دهد تا همچنان تلاش‌های فعالان و کنشگران این حوزه، پاس داشته شود. اما در کنار آن، جایی هم برای «نوبل سیاست» باید در نظر گرفت. جایزه‌ای مشابه نوبل اقتصاد، پزشکی، شیمی یا فیزیک که به دانشمندان و کنشگران این حوزه‌ها اهدا می‌شود. «نوبل سیاست» نیز می‌تواند هم به دانشمندان، نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های حوزه سیاست اهدا شود و هم سیاستمدارانی که واقعاً در روند پیچیده مناسبات سیاسی (چه در حوزه داخلی و چه بین‌الملل) توانسته‌اند راهی بگشایند و مسئله‌ای حل کنند و بحرانی پایان دهند. چراکه سیاست، علم و کنش مبتنی بر حل مسائل و راه و روزنه‌گشایی و تنش‌زدایی است؛ حتی اگر این کار با روش‌ها و ارزش‌هایی غیرلیبرال صورت بگیرد. چنین نوبلی را حتی به ترامپ هم می‌توان اهدا کرد.

این کمیته در اغلب سال‌های فعالیت خود به‌ویژه دهه‌های اخیر و پس از جنگ سرد، با رویکردی مبتنی بر ارزش‌های لیبرال یعنی دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر‌خواهی، برندگان خود را انتخاب می‌کند. از این‌روست که دولت‌های اقتدارگرا که مخالفان سیاسی خود را در فهرست برندگان این جایزه می‌بینند، سعی در زیر سوال بردن اعتبار و مشروعیت آن دارند و حتی آن را همچون بسیاری دیگر از نهادهای فعالان، ساخته و پرداخته و مبتنی بر هدایت و حمایت قدرت‌های غربی معرفی می‌کنند. بی‌توجهی به ترامپ، از این منظر برای تعیین‌کنندگان جایزه صلح نوبل اعتبار آفرین بود و نوعی نمایش استقلال را برای آنان شکل داد. اما این استقلال عمل، در راستای رویکرد عمومی جایزه‌دهندگان بود؛ رویکردی که در آن، نیروهای اپوزیسیون در کشورهای اقتدارگرا و نیز زندانیان سیاسی و فعالان حقوق بشر شانس‌های اصلی کسب نوبل صلح هستند. این نیروها و فعالان، حتی اگر در کشور خود چهره‌هایی ملی و متکی بر پشتوانه داخلی باشند، اما جایزه را نه به جهت گرایش‌های ملی‌گرایانه و یا توجه به منافع ملی و امنیت‌ملی کشور خود، بلکه عموماً به‌خاطر پیگیری ارزش‌های جهانی لیبرالیسم (آزادی، دموکراسی و حقوق بشر) کسب می‌کنند. به بیان دیگر، صلح نوبل در ذات خود دچار نوعی پارادوکس میان جهان‌گرایی و میهن‌دوستی است. از این‌روست که بسیاری از فعالان دموکراسی و حقوق بشر، در کشور خود به اقدام علیه امنیت‌ملی و حتی وابستگی به قدرت‌های خارجی متهم می‌شوند. اما واقعیت آن است که این افراد و نیروها، نه علیه امنیت‌ملی اقدام می‌کنند و نه به قدرت‌های بیگانه وابسته‌اند؛ اما در عین حال، مطالبه‌گر و پیش‌برنده ارزش‌ها و نگرش‌هایی جهانی هستند که مدعیان و منادیان آن، دولت‌ها و قدرت‌ها و نهادهای لیبرال (و به بیان دیگر: غربی) هستند. اتفاقاً، از این منظر ترامپ هم شایستگی کسب نوبل صلح را نداشت؛ چراکه او آشکارا از سیاست‌ها و ارزش‌هایی دفاع می‌کند که نه تنها نسبتی با لیبرالیسم ندارد، بلکه بسیاری از منادیان لیبرالیسم را به وحشت انداخته است؛ چنان‌که مدتی قبل، امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه، هشدار داد آزادی و دموکراسی هیچ‌گاه همچون امروز در خطر نبوده است. باین حال، جای این پرسش هست که آیا واقعاً فعالان دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای اقتدارگرا، گزیده‌هایی مناسبی برای معرفی به‌عنوان «برنده نوبل صلح» هستند؟ آیا صرف مخالفت یا کنشگری یا گفت‌وتمان‌سازی در جهت پیشبرد ارزش‌های لیبرال، دلیل مناسبی برای کسب این جایزه است؟ فراتر از این، آیا آزادی‌خواهی، دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر‌خواهی الزاماً نسبت و تناسبی با صلح‌خواهی پیدا می‌کند؟ آیا یک نیروی اپوزیسیون که می‌کوشد جبهه‌ای سیاسی را علیه حکومت اقتدارگرا شکل دهد و با آن به ستیز روی آورد و در این جهت، حتی از تجویز خشونت هم ابایی ندارد، مصداق و نماد صلح‌طلبی است؟ آیا یک زندانی سیاسی که با تأکید بر مواضع خود حاضر به کوتاه آمدن مقابل حکومت اقتدارگرا نمی‌شود و به جهت همین ایستادگی و پابمردی هم، به نوبل صلح می‌رسد؛ واقعاً صلح‌طلب است؟ آیا صلح‌طلبی صرفاً میان